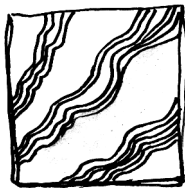


بررسی مبانی تئوریک مفهوم سرمایه فرهنگی

بهمن باینگانی
علی کاظمی



باید سرمایه اجتماعی و فرهنگی را نیز مد نظر قرار داد. در واقع مفاهیم سرمایه اقتصادی و اجتماعی قبل از بوردیو توسط اشخاص دیگری به کار رفته است، ولی همه محققان در این زمینه متفق القولند که واضع مفهوم «سرمایه فرهنگی»، جامعه‌شناس فرانسوی، پی‌یر بوردیو است. سرمایه فرهنگی از نظر بوردیو عبارت است از شناخت و ادراک فرهنگ و هنرهای متعالی، داشتن ذائقه خوب و شیوه‌های عمل متناسب. در واقع هدف بوردیو تنها این نیست که نشان دهد طبقات مختلف دارای سرمایه‌های فرهنگی متفاوت (در نوع و حجم) هستند، بلکه او قصد داشت نشان دهد که طبقات اجتماعی از طریق ایجاد سرمایه فرهنگی در کودکان خود را بازتولید می‌کنند. از همین مسیر فرضیه مهم سرمایه فرهنگی و بازتولید طبقاتی خلق می‌شود (فاضلی، ۴۸-۴۷: ۱۳۸۲). در ادامه ابتدا به تاریخچه مفهوم سرمایه فرهنگی می‌پردازیم و سپس به تعاریف ارائه شده محققان مختلف اشاره می‌کنیم و در نهایت به نظریه پردازان این نوع سرمایه خواهیم پرداخت.

تاریخچه سرمایه فرهنگی

همان‌گونه که گفته شد، تقریباً همه محققان در این عقیده متفق القولند که نخستین بار بوردیو مفهوم

چکیده

چند دهه بیشتر از طرح مفهوم سرمایه فرهنگی^۱ نمی‌گذرد. این مفهوم نشان دهنده پیوند حوزه اقتصاد و فرهنگ و در حقیقت بازاری شدن عرصه فرهنگ است. این مفهوم در دهه‌های اخیر نقش تبیین‌کنندگی مهمی در تحقیقات خارجی انجام گرفته در حوزه فرهنگ ایفا کرده و اخیراً نیز در تحقیقات داخلی با استقبال خوبی مواجه شده است. در حقیقت مفهوم سرمایه فرهنگی تأثیر چشمگیری بر جامعه‌شناسی نهاده است زیرا فرهنگ را در مرکز تحقیقات راجع به قشریندی وارد نموده است. بنابراین با توجه به اهمیت این مفهوم، در این نوشتار مبانی تئوریک آن بررسی شده است و بدین منظور بعد از بررسی تاریخچه و تعاریف، آرای مهم‌ترین نظریه پردازان این نوع از سرمایه یعنی بوردیو، تراسبی، اریکسون و دیماجو مرور شده است.

واژگان کلیدی: بوردیو، سرمایه فرهنگی، تراسبی، اریکسون، دیماجو.^۲

مقدمه

بوردیو معتقد است که ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته را تنها اقتصاد تعیین نمی‌کند بلکه علاوه بر اقتصاد یا سرمایه اقتصادی برای تحلیل طبقات در این جوامع

تأثیر چشمگیری بر جامعه‌شناسی نهاده است زیرا این مفهوم فرهنگ را در مرکز تحقیقات راجع به قشربندی وارد نموده است. این مفهوم در اواخر دهه ۱۹۷۰ با ترجمه شدن کتاب *بازتولید*^۴ وارد سنت جامعه‌شناختی انگلیسی زبان شده است. از زمان مطرح شدن این مفهوم توسط بوردیو، بیش از هر حوزه دیگری در حوزه آموزش و پرورش به کار رفته است و حجم عظیمی از تحقیقات تجربی و تأملات نظری پدید آورده است. لکن از آن در سایر رشته‌ها نیز استفاده‌های فراوانی شده است. محققان بسیاری در پژوهش‌هایشان این مفهوم را به کار برده و به بسط و تعدیل مفهوم سرمایه فرهنگی پرداخته‌اند.

تعاریف سرمایه فرهنگی

بوردیو: سرمایه فرهنگی عبارت است از شناخت و ادراک فرهنگ و هنرهای متعالی، داشتن ذائقه خوب و شیوه‌های عمل متناسب (فاضلی، ۴۷: ۱۳۸۶).
لامونت^۵ و لارو: سرمایه فرهنگی عبارت است از مجموعه‌ای از نمادهای فرهنگی نهادی شده، مشترک و عالی رتبه (۵۳: ۱۹۸۳).

هایس^۶: اصطلاح سرمایه فرهنگی بازنمایی جمع نیروهای غیراقتصادی مثل زمینه خانوادگی، طبقه اجتماعی، سرمایه‌گذاری‌های گوناگون و تعهدات نسبت به تعلیم و تربیت، منابع مختلف و مانند آنهاست که بر موفقیت آکادمیک (علمی یا تحصیلی) تأثیر می‌گذارد (به نقل از ابراهیمی لویه، ۱۰۸: ۱۳۸۰).
آشافنبرگ^۸ و موس: سرمایه فرهنگی یعنی آشنایی با رمزگان فرهنگی طبقه مسلط و مهارت داشتن در به کارگیری این رموز.

دومایس^{۱۰}: سرمایه فرهنگی عبارت است از «شایستگی‌های زبانی و فرهنگی» و داشتن دانشی درباره طبقات بالا.

موهر^{۱۱} و دیماجو: سرمایه فرهنگی یعنی داشتن ذائقه‌های دارای پرستیژ و توانایی درک و شناخت اشیا یا سبک‌های هنری که دارندگان اقتدار فرهنگی به آنها اهمیت می‌دهند (فاضلی، ۴۹: ۱۳۸۶).

دیوید تراسی: سرمایه فرهنگی نوعی دارایی است که مجسم‌کننده، ذخیره‌کننده یا تأمین‌کننده ارزش فرهنگی علاوه بر هرگونه ارزش اقتصادی است که می‌تواند داشته باشد (تراسی، ۶۸: ۱۳۸۲).

نظریه پردازان سرمایه فرهنگی

پی‌یر بوردیو

پی‌یر بوردیو نظریه‌پرداز سرمایه فرهنگی، از جمله متفکران برجسته جامعه‌شناسی در فرانسه است. برخی

«سرمایه فرهنگی» را در اوایل دهه ۱۹۶۰ به کار برده است. قبل از این زمان مفهوم سرمایه تنها برای سرمایه انسانی و سرمایه طبیعی بازتولید شده به کار می‌رفت اما بعدها مفهوم سرمایه به حوزه فرهنگ و هنر نیز راه یافت و مفهوم سرمایه فرهنگی به وجود آمد (تراسی، ۱۳۸۲). بوردیو این مفهوم را برای رفع یک مسئله تجربی ویژه، یعنی این واقعیت که تنها توجه به «موانع اقتصادی برای تبیین نابرابری موجود در موفقیت‌های آموزشی دانش‌آموزان دارای طبقات اجتماعی گوناگون، کافی نیست»، به کار برده است. بوردیو در انجام این مهم با بسیاری از تعاریف سنتی جامعه‌شناختی که به فرهنگ به مثابه ذخیره ارزش‌ها و هنرهای مشترک یا به عنوان ابزاری برای ابراز تمایلات مشترک می‌نگریستند، مخالفت کرد. در عوض وی بر آن عقیده بود که فرهنگ دارای بسیاری از ویژگی‌هایی است که از ویژگی‌های سرمایه اقتصادی به شمار می‌روند (لارو و واینینگر^۳، ۲۰۰۳). به گفته بوردیو مفهوم سرمایه فرهنگی در ابتدا فقط فرضیه‌ای نظری بوده است که با ربط دادن موفقیت آکادمیک به توزیع سرمایه فرهنگی میان طبقات و لایه‌های طبقاتی، امکان توضیح موفقیت تحصیلی نابرابر کودکان متعلق به طبقات اجتماعی متفاوت را فراهم می‌ساخت. این نقطه شروع، از طرفی گسست از این پیش‌فرض‌های به زعم بوردیو عامیانه است که موفقیت یا شکست آکادمیک را نتیجه استعداد طبیعی می‌داند و از طرف دیگر نیز گسست از نظریه‌های سرمایه انسانی است. در واقع، بوردیو ضمن ستایش از نظریه‌های سرمایه انسانی به دلیل طرح صریح رابطه میان نرخ‌های سود سرمایه‌گذاری تحصیلی و سرمایه‌گذاری اقتصادی، آنان را ناتوان از توضیح نظام‌مند ساختار بخت‌های متفاوت کسب سود در بازارهای گوناگون توسط عاملان یا طبقات با توجه به کارکرد حجم و ترکیب دارایی‌شان می‌داند. به نظر بوردیو تعریف سرمایه از همان آغاز به رغم دلالت‌های ضد اومانستی‌اش و از اقتصادگرایی فراتر نمی‌رود و علاوه بر مسائل دیگر، از این نکته غافل می‌شود که محصول تحصیلی به سرمایه فرهنگی وابسته است که خانواده پیش از این سرمایه‌گذاری کرده است (بوردیو، ۱۳۷: ۱۳۸۴). بنابراین بوردیو در نظریه کنش خود هدف از طرح مفهوم سرمایه فرهنگی را ارائه سازوکار پیچیده‌ای می‌داند که از طریق آن نهادهای آموزشی موجب بازتولید نحوه توزیع سرمایه فرهنگی می‌شوند و به دنبال آن بازتولید ساختار فضای اجتماعی یا به عبارت دیگر بازتولید ترکیب طبقات اجتماعی انجام می‌گیرد (بوردیو، ۱۳۸۱). مفهوم سرمایه فرهنگی

انواع سرمایه‌ها می‌اندیشند و عمل می‌کنند (شویره و فونتس، ۱۳۹: ۱۳۸۵). بورديو در مقاله انواع سرمایه که در سال ۱۹۸۱ نوشته است به بحث درباره انواع سرمایه پرداخته است که یکی از آنها همین سرمایه فرهنگی است (بورديو، ۱۳۸۴). سرمایه فرهنگی به عنوان صلاحیت در فرهنگ پایگاه‌ها، ایده‌ها و گرایش‌ها تعریف می‌شود و اغلب مکانیسم مهمی در بازتولید سلسله مراتب اجتماعی در نظر گرفته می‌شود (روح الامینی، ۱۱۱: ۱۳۷۴). این سرمایه نقش بسیار مهمی در اندیشه بورديو ایفا می‌کند. سرمایه فرهنگی شامل «سلیقه‌های خوب، شیوه و راه و رسم پسندیده، پیچیدگی شناختی و شناختن و توانایی پذیرش محصولات مشروع از قبیل هنر، موسیقی کلاسیک، تئاتر و ادبیات و تسلط یافتن بر هر نوع از نظام نمادین است» (فاضلی، ۳۸: ۱۳۸۲). بورديو تأثیر سرمایه فرهنگی بر مصرف، فعالیت و سبک زندگی فرهنگی افراد را با توسل به نظریه تمایز بیان می‌کند. مطابق این نظریه دارندگان سرمایه فرهنگی زیاد خود را با مصرف فرهنگ و هنر متعالی از بقیه متمایز می‌کنند. داشتن سرمایه فرهنگی بیشتر به معنای داشتن توان شناختی بالاتر است و چنان که ورفه‌ست^{۱۳} نشان داده است گرایش به فرهنگ و هنر متعالی ناشی از شایستگی ارتباطی بیشتر دارندگان این ظرفیت شناختی و کنجکاوای بیشتر ایشان برای رمزگشایی از محصولات فرهنگی است. بدین ترتیب سرمایه فرهنگی، از مسیری فردی - ذهنی و نه بر اساس راهبردی اجتماعی - مبارزه‌جویانه سبب گرایش افراد به سبک زندگی فرهنگی خاصی می‌شود (همان، ۱۰۱). داشتن سرمایه فرهنگی کارکردهای مختلفی دارد: اولاً کسب مشروعیت از طریق بقیه سرمایه‌ها، منوط به تبدیل شدن آنها به سرمایه فرهنگی است. کسی که به واسطه سرمایه فرهنگی منزلت دارد، می‌تواند روایت خود را از دنیای اجتماعی بر دیگران تحمیل کند، ثانیاً داشتن سرمایه فرهنگی بدین معناست که فرد می‌تواند خود را از الزامات زندگی روزمره جدا کند و نوعی گزینش دلخواه در عرصه فرهنگ انجام دهد. به بیان خود بورديو «زیبایی‌شناسی محض» از اخلاق یا همان خلق و خوی فاصله گرفتن گزینشی از الزامات طبیعی و اجتماعی نشئت می‌گیرد (همان، ۳۸). سه منبع عمده سرمایه فرهنگی از نظر بورديو عبارت‌اند از: پرورش خانوادگی، آموزش رسمی و فرهنگ شغلی. انباشت سرمایه فرهنگی در افراد از طریق این سه منبع سبب بروز تفاوت‌هایی در دارندگان سرمایه فرهنگی و کسانی که فاقد آن هستند، می‌شود. داگلاس هولت برای آزمودن گفته‌های وی درباره این

از متفکران او را مارکسیست می‌دانند، برخی دیگر او را یک جامعه‌شناس پیرو ماکس وبر و گروهی دیگر او را پیرو دورکیم می‌دانند. واقعیت آن است که او از آثار بسیاری از متفکران پیشین بهره برده تا تئوری خود را ارائه دهد. کار بورديو را می‌توان مکمل کار برنشتاین^{۱۲} تصور کرد، زیرا هر دو می‌کوشند تا در آثار خود دیدگاه‌های مارکس و دورکیم را به هم دیگر پیوند بزنند. بورديو نیز همچون برنشتاین دیدگاهی دورکیمی در فرهنگ دارد. به اعتقاد آنها، منبع نابرابری در جامعه بیشتر ماهیت فرهنگی دارد تا اقتصادی و فاصله بین فرهنگ مدرسه و خاستگاه اجتماعی - اقتصادی کودک، عامل مهمی در تعیین موفقیت کودک در نظام آموزشی محسوب می‌شود. اما برنشتاین، بیشتر به مسئله قدرت و شیوه‌های انتقال آن توجه دارد و بورديو بیشتر به شرایط ساختاری که انتقال قدرت در چارچوب آن صورت می‌گیرد (شارع پور و خوش‌فر، ۱۳۸۱).

بورديو در اوایل دهه ۱۹۶۰ مفهوم سرمایه فرهنگی را جعل نمود تا نشان دهد که برای تبیین نابرابری‌های آموزشی تنها استفاده از سرمایه اقتصادی کافی نیست بلکه بیشتر از عوامل اقتصادی، عادت‌واره‌های فرهنگی و خصلت‌های به ارث برده شده از خانواده هستند که نقش بسیار مهمی در موفقیت‌های مدرسه دارند (بورديو و پسون، ۱۴: ۱۹۷۹). مفهوم سرمایه فرهنگی از نظر بورديو را تنها هنگامی می‌توان به خوبی درک کرد که آن را در دستگاه نظری وی در نظر بگیریم. محرک اصلی نظریه بورديو، علاقه‌اش به از میان برداشتن آن چیزی است که خودش ضدیت کاذب میان عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی و یا به تعبیر او ضدیت بیهوده میان فرد و جامعه می‌انگارد. وی به جای مفاهیم سنتی جامعه‌شناسی مثل ساختار و عاملیت مفاهیم میدان و عادت‌واره را به کار می‌برد. به عقیده وی میان میدان و عادت‌واره رابطه دیالکتیکی وجود دارد و در حالی که عادت‌واره در ذهن کنشگر وجود دارد، میدان در خارج از ذهن آنها جای دارد (ریتزر، ۷۲۰: ۱۳۸۱). مفهوم سرمایه و مخصوصاً سرمایه فرهنگی تنها در کنار مفهوم میدان معنی می‌یابد. میدان عرصه‌ای اجتماعی است که مبارزه‌ها یا تکاپوها بر سر منابع و منافع معین و دسترسی به آنها در آن صورت می‌پذیرد. میدان نظام ساخت یافته موقعیت‌هایی است که توسط افراد یا نهادها اشغال می‌شود که ماهیت آن تعریف‌کننده وضعیت برای دارندگان این موقعیت‌هاست (جنکینز، ۱۳۶: ۱۳۸۵). میدان‌ها و بازارهایی برای سرمایه‌های خاص هستند که در آنها عوامل اجتماعی بنابر استعدادات خاص خود در

بورديو در نظريۀ کنش خود هدف از طرح مفهوم سرمايۀ فرهنگي را ارائه سازوکار پيچيده‌اي مي‌داند که از طريق آن نهادهاي آموزشي موجب بازتوليد نحوه توزیع سرمايۀ فرهنگي مي‌شوند و به دنبال آن بازتوليد ساختار فضاي اجتماعي يا به عبارت ديگر بازتوليد ترکيب طبقات اجتماعي انجام مي‌گيرد.

تفاوت‌ها، به بررسي آنها در آمريکا پرداخته است. وي سه تمايز اصلي ميان اين دو گروه دارندگان سرمايۀ فرهنگي و محرومان از آن را در چند دوتايي خلاصه مي‌کند: زيبايي‌شناسي صوري/ زيبايي‌شناسي مادي، شناخت مبتني بر حجيت/ شناخت انتقادي، ايدئاليسم و مادي‌گرایی (همان، ۳۹).

بازتوليد فرهنگي: مفهوم بازتوليد فرهنگي يکي از مفاهيمي است که با مفهوم سرمايۀ فرهنگي پيوند بسيار نزديکي دارد. بورديو ديده‌گاه‌هاي خود را درباره بازتوليد فرهنگي در مقاله‌اي تحت عنوان «بازتوليد فرهنگي و بازتوليد اجتماعي» جمع‌بندي کرده است (جنکينز، ۱۷۱: ۱۳۸۵). بورديو معتقد است که بازتوليد فرهنگي (ناشي از آموزش و پرورش) يکي از مهم‌ترين راه‌هايي است که از آن طريق ساختار طبقاتي بازتوليد مي‌شود و به عبارت ديگر، بازتوليد اجتماعي از طريق نهادهاي آموزشي صورت مي‌گيرد. به همين جهت معتقد است که نظام آموزشي بهترين راه حلي است که تاريخ براي مسئله انتقال قدرت پيدا کرده است. در چنين شرايطي مدرسه داراي دو کارکرد اساسي است: الف) حفاظت از فرهنگ مدرسه وظيفۀ دائمي ساختن و انتقال سرمايۀ فرهنگي را به عهده دارد، فرهنگي که از خالقان فکري گذشته به ارث رسيده است. ب) بازتوليد فرهنگ: از نظر وي حضور

در مدرسه، دوام و وفايي اساسي در کالاهاي فرهنگي به وجود مي‌آورد. فرد از طريق کارآموزي منظمي که مدرسه سازمان مي‌دهد، ناآگاهانه نظام کاملی از افکار و ادراکات به دست مي‌آورد که در فهم فرهنگ خویش از آن استفاده مي‌کند (شارع‌پور و خوش‌فکر، ۴۶: ۱۳۸۱). بر اساس نظريۀ بازتوليد فرهنگي بورديو، بچه‌هاي خانواده‌هاي طبقات متوسط به خاطر داشتن سرمايۀ فرهنگي، در کسب مدارک آموزشي احتمال موفقيت بيشتري دارند. از نظر وي پيش‌فرض نظام آموزشي بر اين امر استوار است که سرمايۀ فرهنگي در اختيار آن است و توزيع سرمايۀ فرهنگي توسط اين نظام صورت مي‌گيرد، در حالي که تنها تعداد اندکي از دانش‌آموزان سرمايۀ فرهنگي را کسب مي‌کنند و بنا بر اين آشکار مي‌گردد که ناکارآيي زيادي در «انتقال آموزشي» وجود دارد. اين مسئله از آنجا ناشي مي‌گردد که دانش‌آموزان آنچه را معلمانشان مي‌گويند، درک نمي‌کنند. اما علي‌رغم اين واقعيت که دانش‌آموزان طبقات پايين در رقابت براي کسب مدارک آموزشي از احتمال موفقيت کمتری برخوردارند، نتايج اين رقابت اغلب شايسته‌انگاران پنداشته مي‌شود و از اين رو مشروع به نظر مي‌رسد. در مجموع نظر بورديو درباره بازتوليد فرهنگي اين است که در خانواده‌هاي طبقات بالا ميزان زيادي از سرمايۀ فرهنگي وجود دارد و دانش‌آموزان داراي طبقات بالا را در رقابت با دانش‌آموزان طبقات پايين قادر مي‌سازد تا موفقيت طبقاتي‌شان را بازتوليد کنند و به موقعيت سلطه‌اي که دارند مشروعيت بخشند. البته برخي از دانش‌آموزان طبقات پايين در نظام آموزشي موفقيت‌هايي کسب مي‌کنند، اما اين موفقيت‌ها به جاي اين که موجب به چالش کشيدن نظام آموزشي گردد، با تفسير اين موفقيت‌ها به شايسته‌سالار بودن نظام آموزشي، به تقويت آن کمک مي‌نمايد (ساليوان^{۱۲}، ۴-۸۹۳: ۲۰۰۱). بنا بر اين نظام آموزشي نابرابري‌هاي فرهنگي دانش‌آموزان را قانوني و بازتوليد مي‌کند.

انواع سرمايۀ فرهنگي: از نظر بورديو سرمايۀ فرهنگي مي‌تواند به سه شکل وجود داشته باشد: در حالت متجسد^{۱۵}، يعني به شکل خصائل ديرپاي فکري و جسمي، در حالت عينيت يافتگي^{۱۶} به شکل کالاهاي فرهنگي (تصاوير، کتاب‌ها، لغت‌نامه‌ها، ادوات، ماشين‌آلات وغيره) که رد پا يا تحقق نظريه‌ها يا نقد اين نظريه‌ها و غيره است؛ و بالاخره، در حالت نهادينه شده، يعني شکلي از عينيت يافتگي که بايد حسابش را جدا کرد، زيرا خواص اصلي خود را يکسره به سرمايۀ فرهنگي، که بنا به فرض ضمانت‌کننده آن است، واگذار مي‌کند (بورديو، ۱۳۷: ۱۳۸۴).

حالت متجسد: اکثر خواص سرمایه فرهنگی را می‌توان از این نکته استنتاج کرد که این سرمایه در حالت بنیادین خود با کالبد مرتبط است و مستلزم تجسد است. انباشت سرمایه فرهنگی در حالت متجسد، پیشاپیش پیامد تجسد بخشیدن و به صورت جزئی از کالبد درآمدن، به کالبد پیوستن و جزئی از آن شدن است. عمل اخذ و اکتساب کاری است که شخص روی خودش انجام می‌دهد: تلاشی است که ایضاً پیشاپیش در گرو صرف هزینه مستقیم توسط خود شخص است. سرمایه‌گذاری که از همه مهم‌تر است به صورت صرف وقت است، ولی ضمناً پای سرمایه‌گذاری چیز دیگری در میان است که از مؤلفه‌های اجتماعی تشکیل شده و خرج شدنش به حساب لیبدو است. این سرمایه متجسد و این ثروت برونی را که به جزء جدانشدنی وجود شخص و محدوده اعمال عادت‌واره او تبدیل شده، نمی‌توان فوراً با هدیه یا خرید مبادله کرد. این حالت از سرمایه فرهنگی را نمی‌توان فراتر از ظرفیت‌های متناسب با یک فرد انباشت کرد. بلکه برعکس، همراه حامل خود (ظرفیت بیولوژیکی او، حافظه‌اش و غیره) رو به افول می‌نهد و می‌میرد. سرمایه فرهنگی بدین گونه موفق می‌شود شأن خصائل ذاتی را با فضیلت‌های اکتسابی در هم آمیزد و باز از آنجا که شرایط اجتماعی انتقال و استحصالش در مقایسه با شرایط سرمایه اقتصادی مستترترند، پیشاپیش آماده است تا همچون سرمایه نمادین عمل کند، یعنی سرمایه محاسبه نشود بلکه به عنوان صلاحیتی مشروع و در مقام نوعی اقتدار که تأثیری به صورت نبود شناخت اعمال می‌کند، شناخته شود (همان، ۱۳۹۴-۴۲).

حالت عینیت‌یافتگی: سرمایه فرهنگی در حالت عینیت‌یافتگی، چند خصوصیت دارد که فقط در رابطه با سرمایه فرهنگی در شکل متجسد آن به تعریف در می‌آیند. سرمایه فرهنگی که به شکل اشیای مادی و رسانه‌هایی چون نوشته‌ها، نقاشی‌ها، بناهای تاریخی، ابزارها و غیره عینیت پیدا می‌کند، در حالت مادیت خود، قابل انتقال است. برای مثال، مجموعه‌ای از تابلوهای نقاشی را می‌توان درست همانند سرمایه اقتصادی منتقل کرد. اما آنچه در این میان قابل انتقال است مالکیت قانونی و حقوقی آن است نه مالکیت ابزار مصرف آن نقاشی یا استفاده از آن کالا. سرمایه فرهنگی در حالت عینیت‌یافتگی خود با همه نمودهای جهان مستقل و منسجمی ظاهر می‌شود که محصول کنش تاریخی است اما قوانین خاص خود را دارد که از امیال و اراده‌های فردی به طور استعلایی فرا می‌گذرد و همان‌طور که مثال زبان به خوبی نشان

هایس می‌گوید: اصطلاح سرمایه فرهنگی بازنمایی جمع نیروهای غیراقتصادی مثل زمینه خانوادگی، طبقه اجتماعی، سرمایه‌گذاری‌های گوناگون و تعهدات نسبت به تعلیم و تربیت، منابع مختلف و مانند آنهاست که بر موفقیت آکادمیک (علمی یا تحصیلی) تأثیر می‌گذارد.

می‌دهد، به آنچه هر عامل یا مجمعی از عوامل قادرند تصرف کنند، تقلیل‌ناپذیر می‌ماند. با این حال نباید فراموش کرد که این سرمایه به‌طور نمادین و از لحاظ مادی فعال، (فقط) به صورت سرمایه مؤثر وجود دارد. به بیان دیگر تا جایی که سخن از تصرف آن به صورت عوامل است، همچون یک سلاح در میدان مبارزه تولید فرهنگی (عرصه‌های هنری، علمی و غیره) به کار گرفته می‌شود و روی آن سرمایه‌گذاری انجام می‌گیرد و فراتر از آنها در عرصه طبقات اجتماعی - یعنی عرصه مبارزه‌ای که در آنها عوامل نیروی خود را به کار می‌برند و منافعی متناسب با سهم خود از سرمایه عینیت‌یافته کسب می‌کنند - و خلاصه به قدر اقتضای سرمایه متجسدشان توفیق می‌یابند، می‌توان موجودیتش را محرز شمرد (همان، ۱۴۳-۴۵).

حالت نهادینه شده: عینیت‌یابی سرمایه فرهنگی به شکل مدارک و مدارج آموزشی یک راه خنثی کردن خواصی است که ناشی از آن است که این سرمایه متجسد با جسم فرد حد و مرز یکسان دارد. این عینیت‌یابی چیزی است که موجب تفاوت میان سرمایه خودآموخته از یک سو و سرمایه فرهنگی مستظهر به مدارج آموزشی و امتیازات ضمانت شده و از نظر رسمی مستقل از شخص حامل، از سوی دیگر است (همان، ۱۴۶).

این حالت نوعی رسمیت بخشیدن نهادی به سرمایه فرهنگی است. مدارک تحصیلی و آکادمیک نمونه‌ای از این حالت است. احراز مدارک تحصیلی یا اعطای تمایز نهادی به سرمایه فرهنگی که در تملک یک فرد خاص قرار می‌گیرد، این امکان را به وجود می‌آورد که صاحبان این صلاحیت‌ها با هم مقایسه و حتی (با نشان دادن یکی به جای دیگری) مبادله شوند. به علاوه این امکان به وجود می‌آید تا نرخ‌های تبدیل بین سرمایه فرهنگی و سرمایه اقتصادی را با تضمین ارزش پولی فلان سرمایه آکادمیک برقرار سازیم. این فرایند تبدیل سرمایه اقتصادی به سرمایه فرهنگی، بهای فلان صلاحیت خاص را نسبت به سایر صلاحیت‌ها و به همین قیاس ارزش پولی را که با آن می‌توان در بازار کار مبادله‌اش کرد، تعیین می‌کند از آنجا که سودهای مادی و نمادینی که مدارج تحصیلی تضمین می‌کند نیز به کمیابی آن بستگی دارد، سرمایه‌گذاری‌های انجام گرفته (برحسب زمان و تلاش) ممکن است کمتر از آنچه قبلاً پیش‌بینی شده است، سودآور از کار درآید (همان، ۱۴۵-۴۷).

سرمایه فرهنگی و تفاوت‌های زبانی

برای بررسی اهمیت زبان به عنوان منبع مزیت فرهنگی، بوردیو و همکارانش به مطالعه نحوه تدریس در آموزش عالی فرانسه و مخصوصاً کارایی ارتباط بین استادان و دانشجویان در دانشکده علوم انسانی پرداختند. تحقیقاتشان نشان داد که در میان دانشجویان سال اول، تفاوت‌های زیادی از لحاظ میزان شناخت آنها از دایره لغات، اصطلاحات فنی به ویژه زبان استادان وجود داشت. بسیاری از دانشجویان قادر به تبیین اصطلاحات و مفاهیم کلیدی استفاده شده استادان خود نبودند. لذا زبان ارتباطی کاملاً فاقد کارایی بود. نوع الگوی زبان آموخته شده توسط خانواده تعیین کننده این است که تا چه اندازه کودک از مدرسه فاصله فرهنگی دارد. پس زبان صرفاً یک زبان ارتباطی نیست و تسهیلات زبانی خانواده معرف بخشی از سرمایه فرهنگی آن خانواده است. استفاده از اصطلاح «سرمایه» نشان می‌دهد که زبان به عنوان سرمایه‌گذاری سودآور، اهمیت زیادی دارد. سرمایه فرهنگی هم شامل سرمایه زبانی است و هم شامل دیگر شناخت‌های ایجاد شده توسط خانواده در حوزه‌های مختلف.

از میان تمام موانع فرهنگی، موانع ناشی از زبان استفاده شده در خانواده بدون شک مهم‌ترین مانع فرهنگی است، به ویژه در سال‌های اولیه حضور در مدرسه، یعنی زمانی که معلم در قضاوت‌های خود بر

درک مطالب و کار با کلمات تأکید دارد (شارع‌پور و خوش فکر، ۵۱-۵۲: ۱۳۸۱).

برای اثبات تفاوت‌های طبقاتی در نوع جهت‌گیری دانشجویان در استفاده از زبان بوردیو و همکارانش از گروهی از دانشجویان خواستند تا معنی کلمه‌ای را که اصلاً وجود خارجی نداشت، تعریف کنند.

دانشجویان متعلق به خاستگاه طبقاتی پایین، در ضمن اقرار غیرمستقیم به نادانی خود با احتیاط و ترس به تعریف آن کلمه پرداختند درحالی‌که دانشجویان متعلق به طبقات بالا با شجاعت تمام و خیلی سریع معنایی برای آن کلمه پیدا کردند.

سرمایه فرهنگی به تدریج به سرمایه تحصیلی مانند نمره‌های بالا، تشویق‌نامه، جوایز و نظایر آن منجر می‌شود. تبدیل سرمایه فرهنگی به سرمایه تحصیلی از طریق قضاوت‌های علمی و ماهیت رابطه تدریس در مدرسه روی می‌دهد. در اینجا نقش معلم بسیار مهم است. در فرانسه به‌طور سنتی معلمان از میان دانش‌آموزان کاملاً موفق، برگزیده و تربیت می‌شوند. در چنین شرایطی، هرچه معلم بیشتر دنبال وظیفه خود باشد و خود را بیشتر به کار خویش اختصاص دهد، بیشتر متمایل به طرد دانش‌آموزانی است که از لحاظ خاستگاه اجتماعی و فرهنگی با او متفاوت‌اند. بسیار سخت است که از معلم بتوان انتظار داشت تا آن رابطه سنتی تدریس را که موفقیت خود او به عنوان دانش‌آموز گذشته مبتنی بر آن بوده، رها کند. معلمان معتقدند که علت موفقیت آنها این بوده که معلم‌هایشان توانسته‌اند استعدادهایشان را کشف کنند. پس آنها نیز چنین رسالتی دارند. تغییر دیدگاه معلم درباره تدریس بدون تغییر این اعتقاد، غیرممکن است. تعهد معلم به کشف کردن بهترین‌ها، منجر به کشف بهترین‌های فرهنگی می‌شود.

خلاصه این‌که در تئوری بوردیو، قدرت از سطح کلان ساختار اجتماعی و طبقاتی به واسطه حضور در مدرسه، به فرد اعمال می‌شود، لذا فرد بیشتر به عنوان محصول اجتماعی ساختار در نظر گرفته می‌شود تا خلاق فعال واقعیت (همان، ۵۲).

دیوید تراسبی^{۱۷}

به اعتقاد تراسبی یکی از ابزارهای پرکردن شکاف میان علم اقتصاد و فرهنگ، مطرح نمودن رهیافتی برای بازنمایی پدیده‌های فرهنگی است که ویژگی‌های ذاتی این پدیده‌ها را طوری در بر می‌گیرد که هم در گفتمان اقتصادی و هم در گفتمان گسترده‌تر فرهنگی قابل درک است. وی معتقد است که چنین ابزاری به وسیله مفهوم سرمایه فرهنگی فراهم می‌شود

دو یک رابطه علی برقرار است: ممکن است ارزش فرهنگی موجب ارزش اقتصادی شود. بنابراین، ممکن است یک بنای تاریخی ارزش فرهنگی «خالص» را مطابق یک یا تعداد بیشتری از معیارهای پیشنهادی قبلی مجسم کند و در عین حال به عنوان یک دارایی واجد ارزش اقتصادی باشد که هم از محتوای فیزیکی آن ناشی شود و هم از محتوای فرهنگی آن.

از طرف دیگر، سرمایه فرهنگی ناملموس، رابطه متفاوتی میان ارزش فرهنگی و اقتصادی دارد. برای مثال، موجودی (ذخیره) موسیقی و ادبیات، یا موجودی آداب و رسوم و عقاید، یا موجودی زبان، ارزش فرهنگی زیادی دارند ولی هیچ‌گونه ارزش اقتصادی ندارند، زیرا نمی‌توانند به عنوان دارایی داد و ستد شوند، مگر زمانی که حقوق مربوط به عایدات آتی (برای مثال حق امتیاز ادبی یا موسیقایی) خرید و فروش شود. در عوض، این موجودی‌ها موجب پیدایش جریان‌های خدمات می‌شوند که هم ارزش اقتصادی و هم ارزش فرهنگی دارایی‌ها را به وجود می‌آورند. در اینجا هم، بخشی از ارزش اقتصادی چنین جریان‌هایی در چارچوب‌هایی کاملاً فیزیکی یا مکانیکی وجود دارد، یعنی در قالب کالاهای عمومی که بنا به دلایل کاملاً اقتصادی تقاضا می‌شوند - برای

(تراسبی، ۶۷: ۱۳۸۲). تراسبی میان سرمایه فرهنگی و سرمایه معمولی تمایز قائل می‌شود و معتقد است که سرمایه فرهنگی هم ارزش فرهنگی می‌آفریند و هم ارزش اقتصادی، اما سرمایه معمولی تنها ارزش اقتصادی می‌آفریند. از سوی دیگر وی معتقد است که سرمایه فرهنگی می‌تواند به دو شکل وجود داشته باشد: - سرمایه فرهنگی ملموس: سرمایه فرهنگی شامل (اما نه محدود به میراث) فرهنگی ملموس است. چنین سرمایه‌ای شاید واجد همان ویژگی‌های ظاهری سرمایه مادی یا انسانی باشد. مثل سرمایه فیزیکی (مادی) که به وسیله فعالیت انسانی به وجود می‌آید، در دوره‌ای از زمان می‌پاید، اگر دوام نیابد می‌تواند از بین برود، به مرور زمان موجب جریانی از خدمات شود، می‌تواند از طریق سرمایه‌گذاری منابع جاری در تولید آن افزایش یابد، معمولاً می‌تواند خرید و فروش شود و دارای ارزش مالی قابل اندازه‌گیری است. ارزش فرهنگی آن خواه به صورت موجودی، یا جریان را می‌توان نیز با استفاده از انواع شاخص‌ها یا ضابطه‌های ارزش فرهنگی تعیین کرد. سرمایه فرهنگی، در این شکل می‌تواند به صورت بناها، محل‌ها، مکان‌ها، مناطق، آثار هنری مثل نقاشی‌ها و مجسمه‌ها، مصنوعات و نظایر آن باشد (همان، ۷۱-۷۰).

- سرمایه فرهنگی ناملموس: این نوع از سرمایه به صورت سرمایه معنوی و به شکل ایده‌ها، اعمال، عقاید و ارزش‌هایی است که در یک گروه مشترک است. این صورت از سرمایه فرهنگی به شکل آثار هنری از قبیل موسیقی و ادبیات نیز وجود دارد که کالاهایی عمومی هستند. در این معنا موجودی سرمایه معنوی می‌تواند بر اثر بی‌توجهی از بین برود یا از طریق سرمایه‌گذاری جدید افزایش یابد. این موجودی هم به مرور زمان موجب پیدایش جریانی از خدمات می‌شود، هم حفظ سرمایه معنوی موجود و هم آفرینش سرمایه جدیدی از این نوع نیازمند منابع است (همان، ۷۱).

تراسبی سعی دارد که با ارائه مثال‌های مختلفی به ارزش اقتصادی و فرهنگی و رابطه میان آنها، در زمینه سرمایه‌های ملموس و ناملموس بپردازد. یکی از مثال‌هایی که در زمینه رابطه ارزش اقتصادی و فرهنگی ارائه می‌دهد، مثال یک بنای تاریخی است. به نظر وی یک بنای تاریخی می‌تواند دارای ارزشی اقتصادی باشد که صرفاً از وجود فیزیکی آن به عنوان یک بنا، صرفاً از ارزش فرهنگی آن ناشی می‌شود. ولی ارزش اقتصادی این دارایی می‌تواند تا حد زیادی، به دلیل ارزش فرهنگی آن افزایش یابد. بنابراین میان این

اریکسون معتقد است که در جوامع بسیار متغیر کنونی که هم ساختارهای طبقاتی و هم شبکه‌های فرهنگی به سرعت در حال تغییرند و نیز مدارس نقش بسیار مهم‌تری از خانواده در جامعه‌پذیر ساختن کودکان دارند، خانواده‌ها نمی‌توانند نقش چندان تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت کودکان داشته باشند.

مثال، کارکرد فایده‌گرایانه زبان، یا استفاده از موسیقی پس‌زمینه در راهروها و آسانسورهای هتل‌ها. ولی احتمال دارد که ارزش اقتصادی جریان خدمات حاصل از این دارایی‌های فرهنگی، در اکثر کاربردهایشان به عنوان نتیجه ارزش فرهنگی آنها زیاد شود.

این بررسی‌ها نشان می‌دهد که به احتمال زیاد میان ارزش فرهنگی و اقتصادی اقلام سرمایه فرهنگی همبستگی وجود دارد اما این رابطه به هیچ وجه رابطه کاملی نیست (همان، ۷۲-۷۱).

به نظر تراسبی سرمایه فرهنگی در جاهایی دیگر نیز کاربرد دارد: مثلاً در زبان عامیانه، این مفهوم عبارت است از اشاره به ادعاهای شهرهای گوناگون درباره برتری در جایگاه فرهنگی عام یا خاص. به نظر وی تثبیت شده‌ترین کاربرد مفهوم سرمایه فرهنگی به احتمال زیاد در جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی متأثر از بورديو است که بعداً ایده‌هایش به حوزه‌های دیگری مثل نقد ادبی، اقتصاد سیاسی و مردم‌شناسی و آموزش و پرورش گسترش یافته است. هنگام استفاده از سرمایه فرهنگی در آموزش و پرورش این مفهوم با مفهوم سرمایه اجتماعی در هم تنیده می‌شود که کسانی مثل خود بورديو، کلمن و پاتنام به آن پرداخته‌اند. تراسبی کلاً معتقد است که هم مفهوم بورديو راجع به سرمایه فرهنگی و هم حداقل برخی تفاسیر سرمایه اجتماعی، به ویژگی‌های افراد مربوط می‌شوند و به معنای دقیق کلمه به ایده سرمایه انسانی که در علم اقتصاد به کار می‌رود، نزدیک می‌شوند (همان، ۷۴-۷۲).

تراسبی در ادامه به اشتراکات میان سرمایه فرهنگی و طبیعی اشاره می‌کند: سرمایه فرهنگی مادی به ارث رسیده از گذشته را می‌توان دارای وجه اشتراکی با منابع طبیعی دانست که آنها نیز به عنوان نعمتی در اختیار ما هستند؛ منابع طبیعی حاصل بخشش طبیعت‌اند، سرمایه فرهنگی نیز حاصل فعالیت‌های خلاقانه بشر است. هر دوی آنها وظیفه مراقبت را به نسل حاضر تفویض می‌کنند. افزون بر این می‌توان میان کارکرد زیست بوم‌های طبیعی در پشتیبانی و حفاظت توازن طبیعی و کارکرد به اصطلاح زیست‌بوم‌های فرهنگی در پشتیبانی و حفظ حیات فرهنگی و بقای تمدن بشری شباهتی یافت. سرانجام می‌توان گفت مفهوم تکثر، که در جهان طبیعی بسیار مهم است، شاید حتی نقش مهم‌تری در نظام‌های فرهنگی بازی می‌کند. یکی از مشخصه‌های اکثر کالاهای فرهنگی منحصر به فرد بودن آنهاست؛ برای مثال، همه آثار اصیل هنری را می‌توان از یکدیگر تمایز داد و همه بناهای تاریخی را می‌توان متمایز از یکدیگر دانست. بنابراین تکثر

فرهنگی شاید گسترده‌تر از حتی تکثر در طبیعت باشد (همان، ۷۶-۷۵).

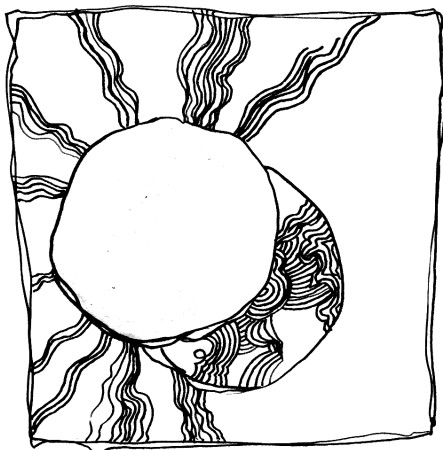
علاوه بر این در نظر وی سرمایه فرهنگی و سرمایه طبیعی در دو زمینه با هم مناسبت دارند:

(۱) ارزش‌گذاری: بدین معنی که در نظریه سرمایه طبیعی، درباره مسئله ارزش‌گذاری اختلاف نظرهای زیادی وجود داشته است و کوشش جدیدی که برای کمی‌سازی سرمایه طبیعی جهانی صورت گرفت موجب انتقادهای زیاد مفسران شد. مفسرانی که به شمارش مضاعف و به قیمت ظاهراً نامحدود نسبت داده شده به برخی اقلام اعتراض کردند. به همین ترتیب کوشش‌های انجام شده برای ارزش‌گذاری موجودی سرمایه فرهنگی احتمالاً آکنده از خطر است و این امر بر اساس این واقعیت تشدید می‌شود که نه فقط شرایط اقتصادی در این امر دخیل‌اند بلکه به نوعی ارزش‌گذاری فرهنگی نیز نیاز داریم (همان، ۷۶).

(۲) حدود و ثغور سرمایه‌های مختلف: این مسئله بیشتر به رابطه میان شکل‌های متفاوت سرمایه و حدود و ثغور جایگزینی آنها به جای یکدیگر مربوط می‌شود. بخش عمده‌ای از مباحث مربوط به سرمایه طبیعی راجع به جایگزینی سرمایه مادی به جای سرمایه طبیعی است. در اصل این استدلال می‌گوید که اگر سرمایه انسان‌ساز بتواند برخی کالاها و خدمات را به عنوان سرمایه طبیعی تولید کند، در این صورت نباید چندان نگران حفظ سطوح سرمایه طبیعی در آینده بود (مثل محافظت از ذخایر منابع تمام شدنی)، زیرا سرمایه مادی می‌تواند جایگزین آن شود. لکن در این‌باره توافق عمومی وجود دارد که می‌توان برخی جنبه‌های خدمات فراهم شده به وسیله سرمایه طبیعی را با سرمایه تولید شده جایگزین کرد ولی جنبه‌های دیگری وجود دارد که چنین کاری در مورد آنها ممکن نیست. در مورد سرمایه فرهنگی نیز، تأمین بسیاری از کارکردهای دارایی‌های فرهنگی به راحتی از طریق جایگزینی سرمایه مادی قابل تصور است: خدمات مربوط به سرپناه، تسهیلات رفاهی و مانند آنها را که به وسیله یک بنای تاریخی فراهم می‌شود، می‌توان به وسیله ساختار دیگری تأمین کرد که فاقد محتوای فرهنگی است. با وجود این چون بنا به تعریف، سرمایه فرهنگی به وسیله متجسم ساختن و تولید ارزش فرهنگی از سرمایه مادی متمایز می‌گردد، بنابراین انتظار می‌رود که با توجه به ستانده فرهنگی، جایگزینی‌پذیری سرمایه فرهنگی و مادی صفر باشد (همان، ۷۷-۷۶).

تراسبی در ادامه به رابطه بین پایداری و سرمایه فرهنگی و بررسی این‌که چگونه مفهوم پایداری

می‌تواند درک موجود از سرمایه فرهنگی را وسیع‌تر سازد می‌پردازد و شش اصل، بُعد یا ضابطه را مشخص می‌کند که پایداری را در کاربست آنها برای سرمایه فرهنگی می‌داند:



(۱) خیر مادی و خیر غیرمادی: ضابطه اول برای داوری درباره پایداری عبارت است از تولید منافع مادی به شکل مطلوبیت مستقیم برای مصرف‌کنندگان که از این منبع ارزش فرهنگی و اقتصادی به دست می‌آید. علاوه بر این؛ ممکن است منافع کلی‌تری از منافع غیرمادی وجود داشته باشد که از سرمایه فرهنگی جریان می‌یابد، یعنی منافع گسترده‌تر مربوط به کالای عمومی که در نتیجه سرمایه فرهنگی نصیب یک جمع می‌شود و می‌توان آنها را در قالب بهبود کیفیت زندگی برآمده از فرهنگ خلاصه کرد.

(۲) انصاف بین نسلی و کارایی پویا: واژه انصاف بین نسلی یا عدالت توزیعی بین زمانی برای اشاره به عدالت در توزیع رفاه، مطلوبیت یا منابع میان نسل‌ها به کار می‌رود. در علم اقتصاد، انصاف بین نسلی با اشاره به حفظ سطح برابری از رفاه یا مطلوبیت میان نسل‌ها تعریف می‌شود که در قالب مصرف سرانه یا موهبت بهره‌مندی از منابع یا موجودی سرمایه بیان می‌شود. به انصاف بین نسلی می‌توان در رابطه با سرمایه فرهنگی نیز توجه کرد، زیرا موجودی سرمایه فرهنگی چیزی است که از پیشینیان خود به ارث برده‌ایم و به نسل‌های آتی تحویل می‌دهیم. مسئله انصاف بین نسلی درباره سرمایه فرهنگی با تعهد اخلاقی یا وجدانی سر و کار دارد که ممکن است نسل کنونی آن را به خاطر نسل آتی قبول کند. این امر، برحسب شرایط فرهنگی به معنی تضمین آن است که نسل‌های آتی از دستیابی به منافع فرهنگی منع نمی‌شوند و از شالوده‌های فرهنگی زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود در نتیجه فعالیت‌های کوتاه‌بینانه و خودبینانه نسل حاضر محروم نمی‌گردند.

(۳) انصاف درون نسلی: این نسل بر حقوق نسل کنونی برای بهره‌مندی از انصاف در دستیابی به منابع طبیعی و منافع حاصل از سرمایه فرهنگی، از منظر طبقات اجتماعی، گروه‌های درآمدی، طبقه‌بندی‌های محلی و نظایر آن تأکید دارد.

(۴) حفظ تکثر: تکثر یک صفت مهم سرمایه فرهنگی است و درست همان‌طور که تکثر زیستی در جهان طبیعی مهم شمرده می‌شود، تکثر فرهنگی هم در حفظ نظام‌های فرهنگی مهم است. تکثر ایده‌ها، عقاید، سنت‌ها و ارزش‌ها جریانی از خدمات فرهنگی را ایجاد می‌کند که کاملاً متمایز از خدماتی است که به وسیله افراد مؤلفه‌های جداگانه فراهم می‌شود.

(۵) اصل احتیاطی: اصل احتیاطی به عنوان یک حکم بیان می‌دارد به تصمیم‌هایی که ممکن است منجر به تغییرات برگشت ناپذیر شوند باید با احتیاط شدید و از موضعی به شدت مخالف احتمال خطر نزدیک شد، زیرا پیامدهای چنین تصمیم‌هایی پیش‌بینی ناپذیر است.

(۶) حفظ نظام فرهنگی و به رسمیت شناختن وابستگی متقابل: مطابق این اصل، هیچ بخشی از هیچ نظامی از دیگر بخش‌ها مستقل نیست و همان‌گونه که در مورد سرمایه طبیعی، زیست‌بوم‌های طبیعی برای پشتیبانی از اقتصاد ضروری‌اند و غفلت از سرمایه طبیعی به دلیل استفاده بیش از حد از منابع تمام شدنی یا استعمال ناپایدار ذخایر سرمایه‌ای تجدید شونده ممکن است منجر به فروپاشی چنین نظام‌هایی شود، در مورد سرمایه فرهنگی نیز می‌توان حکم مشابهی را صادر کرد، به عبارت دیگر، روز به روز آشکار می‌شود که زیست‌بوم‌های فرهنگی شالوده فعالیت‌های اقتصادی واقعی را تشکیل می‌دهند و بر نحوه رفتار مردم و انتخابشان تأثیر می‌گذارند؛ غفلت از سرمایه فرهنگی موجب به خطر افتادن نظام‌های فرهنگی خواهد شد و ممکن است به فروپاشی آنها بینجامد و متعاقباً به رفاه و ستانده اقتصادی لطمه بزند (همان، ۸۲-۷۶).

می‌کنند. علاوه بر این، فرهنگ نوعی نماد طبقاتی است که به حفظ سلطه طبقاتی کمک می‌کند و مثل سرمایه اقتصادی، فرصت‌های زندگی افراد را شکل می‌دهد. به اعتقاد بوردیو فرهنگ نوعی سرمایه است و باید برای آن به اندازه سرمایه اقتصادی ارزش قائل شد (همان، ۲۱۸-۲۱۷).

بوردیو در مدلی که از طبقه ارائه می‌دهد هم از سرمایه اقتصادی و هم از سرمایه فرهنگی استفاده می‌کند. این مدل یک مدل دو بعدی است. بعد عمودی مدل نشان‌دهنده حجم سرمایه است. به عبارت دیگر هرچه طبقه افراد بالاتر باشد، از سرمایه اقتصادی و فرهنگی بالاتری برخوردار هستند. بعد افقی نیز ترکیب سرمایه، یعنی نسبت سرمایه فرهنگی به سرمایه اقتصادی را به تصویر می‌کشد. این مدل نمایی کلی از ساختار طبقاتی ارائه می‌دهد (همان، ۲۱۸).

بوردیو در ادامه به تشریح «میدان‌ها» یا مکان‌های اجتماعی ویژه‌ای می‌پردازد که در آنها پویایی‌های طبقاتی روی می‌دهد. میدان‌ها بر حسب اهمیت نسبی سرمایه اقتصادی در برابر سرمایه فرهنگی با همدیگر متفاوت‌اند اما اغلب افراد بر اساس ترکیبی از آنها رتبه‌بندی می‌شوند. میدان‌ها بر اساس دامنه و سطح فرهنگی‌شان متفاوت‌اند، اما درون هر میدان مراتب بالاتر فرهنگ منزلتی بیشتری دارند و این فرهنگ به آنها کمک می‌کند تا هم بر دیگران سلطه پیدا کنند و هم این‌که سلطه‌شان را مشروعیت بخشند. در هر میدان شکل‌های فرهنگی خاصی عرضه می‌گردد که با شکل‌های فرهنگی عرضه شده در سایر میدان‌ها تفاوت دارد، اما در هر میدان آن شکل‌هایی از فرهنگ ارزش بالاتری دارد که با منافع افراد مسلط در هر میدان هماهنگی دارد. بنابراین، به اعتقاد بوردیو باید هر میدان را جداگانه تحلیل کرد، اما منطبق مشابهی نیز وجود دارد که سوای ویژگی‌های خاص هر میدان قابل کاربرد است (همان، ۲۱۸).

اریکسون پس از ارائه این تصویر کلی از نظریه بوردیو درباره طبقه و فرهنگ، انتقادهایی را نیز به او وارد می‌داند. انتقادی که از بوردیو در مورد میدان می‌کند این است که: «بوردیو بر اهمیت نظری میدان تأکید می‌کند، اما درباره چستی این میدان‌ها و این‌که چگونه در تحقیقاتمان آنها را شناسایی کنیم، مطلب اندکی گفته است» (همان، ۲۱۸).

اریکسون معتقد است بوردیو در مدلی که درباره طبقه در کتاب تمایز ارائه داده است تنها از سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی استفاده کرده است و شکل سوم سرمایه یعنی سرمایه اجتماعی را از قلم انداخته

رویکرد اریکسون در حقیقت تکمیل نظریات بوردیو است، به طوری که به اعتقاد وی بوردیو در مدلی که درباره طبقه در کتاب تمایز ارائه داده است تنها از سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی استفاده نموده است و شکل سوم سرمایه یعنی سرمایه اجتماعی را از قلم انداخته است.

بنابراین همان‌گونه که آشکار است رویکرد تراسبی به مفهوم سرمایه فرهنگی از منظر اقتصادی است درحالی‌که این اصطلاح در رشته‌هایی دیگر مثل جامعه‌شناسی به معنایی متفاوت با تفسیر آن در اقتصاد به کار رفته است.

بونوی اریکسون

به اعتقاد بونوی اریکسون^{۱۸} تحلیلی که بوردیو درباره فرهنگ و طبقه انجام داده است تحلیل کاملی نیست، چون وی به دو بعد مهم ساختار اجتماعی یعنی شبکه‌های اجتماعی و ارتباطات اجتماعی موجود در محیط‌های کار توجه نکرده است (اریکسون، ۲۱۷: ۱۹۹۶).

اریکسون ابتدا به بررسی کتاب تمایز (۱۹۸۴) بوردیو می‌پردازد؛ وی معتقد است که این کتاب تلاشی گسترده است برای تشریح رابطه بین طبقه و فرهنگ. بوردیو هم مدلی درباره ساختار طبقاتی و هم تحلیلی از سبک زندگی که منجر به بازتولید طبقاتی می‌شود، ارائه داده است. از نظر بوردیو طبقه و فرهنگ هر دو به صورت عمودی و به گونه‌ای دوسویه بر همدیگر تأثیر دارند و یکدیگر را تقویت می‌کنند. فرهنگ طبقه بالا، به فرهنگ طبقه مسلط تبدیل می‌شود چون این فرهنگ، فرهنگ آنهایی است که بر جامعه حکومت

است. اریکسون برای سرمایه اجتماعی اهمیت زیادی قائل می‌شود، از نظر وی این سرمایه، سرمایه‌ای است راجع به اعتبار، احترام و پیوندهای اجتماعی. وی با اشاره به تحقیقات قبلی نشان می‌دهد که شبکه‌های اجتماعی در مقایسه با طبقه تأثیر بیشتری بر فرهنگ دارند (همان، ۲۱۸).

علاوه بر این، به نظر اریکسون، مسئله دیگری که در کار بورديو وجود دارد مربوط به سرمایه فرهنگی است. بورديو استدلال کرده است که ژانرهای فرهنگی و محتوایشان از نظر «منزله» یا تمایز سلسله مراتبی اند و افراد طبقات بالا فرهنگ طبقاتی بالاتری دارند. اما اریکسون با مثال آوردن از کارهایی که در آمریکای شمالی توسط لامونت (۱۹۹۲)، پترسون و دیگران انجام شده است، نشان داده است که بدون شک اشخاص دارای منزلت بالا نسبت به افراد دارای منزلت پایین از فرهنگ متعالی بیشتری استفاده می‌کنند اما واقعیت این است که این افراد ذائقه‌هایشان را تنها به فرهنگ متعالی محدود نمی‌کنند، بلکه از ژانرهای فرهنگی متنوعی استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر، نوع ژانرها و تمایز دقیق میان ژانرها نیست که ذائقه‌های طبقات بالا و پایین را از هم جدا می‌کند بلکه تنوع و تعداد ژانرهاست که چنین می‌کند. با الهام از این کارهای انجام شده، اریکسون معتقد است که نابرابری فرهنگی بیش از آن‌که به شکل سلسله مراتبی بودن ذائقه‌ها باشد به شکل سلسله مراتبی بودن آگاهی درباره ژانرهای فرهنگی است. در واقع کسانی که از نظر فرهنگی در سطح بالایی هستند از آگاهی مناسبی درباره ژانرهای گوناگون فرهنگی برخوردارند (همان، ۲۲۰-۲۱۹).

انتقاد دیگری که اریکسون به بورديو وارد می‌کند، راجع به ناهماهنگی بین نظریه و نوع داده‌هایی است که برای آزمایش آن گردآوری شده است. بورديو در مباحث نظری اش بر اهمیت میدان‌ها و کشمکش‌های طبقاتی درون میدان‌ها تأکید می‌کند، درحالی‌که برای جمع‌آوری داده‌ها باید پاسخگویانی از میدان‌های بسیار متفاوتی انتخاب می‌شدند، اما بورديو نه روشی برای تمایز گذاشتن میان میدان‌ها ارائه می‌دهد و نه روشی برای مشاهده روابط طبقاتی درون میدان‌ها. علاوه بر این، از نظر بورديو فرهنگ نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در نوع فعالیت‌هایی که در اوقات فراغت انجام می‌شود، دارد اما اریکسون معتقد است که فرهنگ تنها یکی از عوامل تأثیرگذار بر فعالیت‌های اوقات فراغت است و علاوه بر فرهنگ باید برای روابط طبقاتی در محیط‌های کار نیز اهمیت قائل شد (همان، ۲۲۰).

اریکسون مطالعه خود را در یکی از بخش‌های

صنعتی شهر تورنتوی کانادا انجام داده است. وی معتقد است که شرکت‌های موفق باید بتوانند در دو زمینه موفق عمل کنند: (۱) سلطه و (۲) تنظیم روابط. بورديو هم به سلطه اشاره نموده است و گفته است که طبقات بالاتر به خاطر فرهنگ منزلتی بالاتری که دارند بر طبقات پایین‌تر قدرت و اقتدار دارند. اریکسون نیز با بورديو موافق است که فرهنگ در ایجاد سلطه نقش مهمی دارد اما وی معتقد است که آنچه باعث تسهیل سلطه طبقات بالا بر طبقات پایین می‌شود، فرهنگ منزلتی والای آنها نیست بلکه تنوع فرهنگی زیادی است که دارند. بنابراین در زمینه سلطه، طبقه با فرهنگ رابطه دارد. زمینه دیگری که اریکسون معتقد است شرکت‌ها باید بتوانند در آن موفق عمل کنند، تنظیم روابط است. مدیران شرکت باید بتوانند تلاش‌های همه گروه‌ها را در شرکت نظم دهند و ترغیب کنند که لازمه‌اش وجود یک فرهنگ مشترک است تا باعث تسهیل روابط در ورای مرزهای طبقاتی شود. اما چنین فرهنگی وجود ندارد و باید به جای فرهنگ مشترک، بر تنوع فرهنگی تأکید کرد، زیرا مدیرانی که از تنوع فرهنگی بالایی برخوردارند در این زمینه که همه گروه‌های درون سازمان را با هم هماهنگ کنند، توانایی بیشتری دارند. لذا این تنوع شبکه‌ها باعث بالا رفتن شبکه‌های اجتماعی می‌شود و این شبکه‌های اجتماعی نیز افزایش تنوع فرهنگی را در پی دارند. از این رو، اریکسون برخلاف بورديو، معتقد است که شبکه‌های اجتماعی در تحلیل منابع فرهنگی نقش مهمی دارند (همان، ۲۲۱-۲۲۰).

مضاف بر این، به اعتقاد اریکسون، بورديو برای خانواده‌ای که فرد در آن بزرگ می‌شود، اهمیت زیادی قائل است. در واقع بورديو نیز همانند مانهایم^۹ معتقد است که کودکان عادت‌واره‌های فرهنگی‌شان را در اوان کودکی و به گونه‌ای ناخودآگاه کسب می‌کنند که این عادت‌واره‌ها آینده طبقاتی کودکان را تعیین می‌کند، به عبارت دیگر وضعیت فرهنگی فرد در اوان کودکی و در خانواده تعیین می‌گردد. اما اریکسون معتقد است که در جوامع بسیار متغیر کنونی که هم ساختارهای طبقاتی و هم سبک‌های فرهنگی به سرعت در حال تغییرند و نیز مدارس نقش بسیار مهم‌تری از خانواده در جامعه‌پذیری ساختن کودکان دارند، خانواده‌ها نمی‌توانند نقش چندان تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت کودکان داشته باشند. علاوه بر این، افراد در جریان زندگی‌شان از مراحل متفاوتی می‌گذرند و در هرکدام از این مراحل چیزهای جدیدی می‌آموزند که بر اندوخته‌های قبلی اضافه می‌شوند یا ممکن است موجب تغییر اندوخته‌های قبلی گردند (همان، ۲۲۲).

به نظر اریکسون، بورديو به همان اندازه که نقش وضعیت طبقاتی والدین را بر اهمیت جلوه می‌دهد، از سایر نابرابری‌های موجود در جامعه غافل می‌شود. وی با الهام از تحقیقی که هال^{۲۰} (۱۹۹۲) انجام داده است، می‌گوید که در جامعه علاوه بر نابرابری طبقاتی، نابرابری‌های دیگری مثل نابرابری قومی و جنسیتی وجود دارد که به همان اندازه سرمایه فرهنگی در حفظ تفاوت‌های طبقاتی نقش دارند و امتیازهای فرهنگی ویژه‌ای را برای گروه‌های مسلط فراهم می‌کنند. علاوه بر این هرکدام از این نابرابری‌ها موجب ایجاد شبکه‌های اجتماعی جداگانه‌ای می‌شوند و بدین ترتیب موجب تنوع فرهنگی بیشتری می‌شوند. در مجموع باید گفت که گفتگوی انتقادی اریکسون با بورديو ما را به دیدگاه متفاوتی درباره فرهنگ و ساختارهای اجتماعی و فرهنگ و خط سیرهای فردی رهنمون می‌سازد. جوامع پیچیده مدرن دربردارنده اشکال مهم و متنوعی از نابرابری هستند که برخی از آنها عبارت‌اند از نابرابری‌های قومیتی، جنسیتی و طبقاتی. هیچ سلسله مراتب واحد فرهنگی نیست که با همه اشکال نابرابری همبستگی داشته باشد. در عوض ژانرهای فرهنگی که به تشخیص سطوح یک نوع از نابرابری کمک می‌کنند، می‌توانند مرزها را قطع و سطوح نابرابری دیگری را مشخص کنند. علاوه بر این هر یک از اشکال نابرابری، خود دارای ساختار پیچیده‌ای است که دربردارنده موقعیت‌های اجتماعی متفاوتی است. همچنین در یک میدان واحد همواره بیش از یک نوع فرهنگ وجود دارد که در درک پویایی‌های نابرابری‌ها از اهمیتی ویژه برخوردار است (همان، ۲۲۴).

از دیدگاه فردی، آنچه از نظر فرهنگی ارزشمند است، دانش عملی درباره ژانرهای فرهنگی متنوع و فهم مناسب از چگونگی استفاده از فرهنگ در موقعیت‌های گوناگون است. عمده‌ترین عامل به وجود آورنده تنوع فرهنگی طبقه یا هر نوع موقعیت و ویژگی اجتماعی دیگر نیست، بلکه داشتن ارتباط با افراد گوناگون در موقعیت‌های اجتماعی مختلف است. افراد به موازات گذار در خط سیرهای زندگی‌شان، از موقعیت‌های اجتماعی متفاوتی عبور می‌کنند که در هرکدام از آنها انواع متفاوتی از فرهنگ وجود دارد، بنابراین هیچ مرحله واحدی از زندگی نیست که در آن همه ژانرهای فرهنگی آموخته شوند (همان، ۲۲۴). همان‌طور که قبلاً گفته شد اریکسون تحقیق خود را در یکی از صنایع ایمن‌سازی بخش خصوصی در شهر تورنتوی کانادا انجام داده است. وی در ابتدا به بحث درباره شاخص‌های آشنایی با ژانرهای متعدد،

نحوه ارتباط این ژانرها با طبقه و میزان ورود آنها به محل کار می‌پردازد. سپس مقیاس (شاخص) خود را درباره تنوع شبکه‌های اجتماعی و ارتباط آنها با فرهنگ و طبقه شرح می‌دهد و در نهایت ریشه‌های احتمالی فرهنگ را در اوان زندگی (زمینه خانوادگی، آموزش و پرورش و سایر شکل‌های نابرابری)، در مشاغل قبلی، طبقه و شبکه‌های اجتماعی کنونی بررسی می‌کند. در نهایت وی به این نتیجه می‌رسد که نه تنها یک شکل واحد فرهنگی بلکه اشکال فرهنگی متعددی وجود دارد، رابطه اشکال فرهنگی و اشکال نابرابری بسیار متنوع است و همچنین بین تنوع فرهنگی و تنوع شبکه‌های اجتماعی همبستگی بالایی وجود دارد (همان، ۲۲۵).

پل دیماجو

به نظر دیماجو، علی‌رغم تأکید وبر بر تمایز بین طبقه و گروه منزلتی، تا کنون درباره فرهنگ پایگاهی کمتر تحقیق شده است. در واقع بیشتر تحقیقات، پایگاه منزلتی را با پرستیژ شغلی و پایگاه اجتماعی - اقتصادی اندازه گرفته‌اند (اعظم آزاده، ۲۹: ۱۳۷۹).

دیماجو به منظور بررسی سرمایه فرهنگی، بازگشتی به نظریه اولیه وبر در مورد طبقه و پایگاه منزلتی را پیشنهاد می‌کند. طبقه در نظر وبر یک گروه به معنای واقعی و شامل روابط شخصی نیست، برعکس، پایگاه از مشارکت افراد در گروه و فرهنگ آن و یا به عبارت دیگر از انتظارات رفتاری پذیرفته، قابل تفکیک نیست. فرهنگ پایگاهی سبب پیوستگی گروهی و تمایز آن از سایر گروه‌ها در جامعه می‌گردد. اما وبر مشخص نمی‌کند گروه منزلتی دارای ساختاری به هم پیوسته و متراکم و یا گروهی بی شکل و در نهایت یک شبکه اجتماعی غیر محدود است (همان، ۲۹).

گروه‌های منزلتی با ایجاد محدودیت در امکان دسترسی دیگران به فرصت‌های مادی و فرهنگی خود با وضع قواعد خاص، امروزه بیشتر عضویت طبقاتی را محصور به گروه منزلتی کرده‌اند. زیرا فرصت‌های مطلوب برای مبادله توسط گروه منزلتی محدود و مقید می‌شود (همان، ۲۹). بدین ترتیب طبقه و پایگاه دو شکل جداگانه و متمایز سازمان اجتماعی‌اند، ولی در اقتصاد بازار و در تغییرات شدید فنی و اقتصادی، مرزهای پایگاهی کمتر دقیق و به جای آن طبقه برجسته می‌گردد. در این حالت گروه‌های منزلتی تمایلی به بی‌شکلی و توسعه شبکه‌های اجتماعی به جای گروه‌های کاملاً محصور دارند و طبقه و پایگاه با همدیگر محصور می‌شوند (همان، ۳۰).

در شرایط اقتصاد بازار امروزی به علت تقسیم کار وسیع، تحرک جغرافیایی وسیع، توسعه وسایل حمل و نقل و ارتباطات جمعی، افزایش شهرنشینی، سطح تحصیل، کاهش اهمیت خانواده گسترده و فرصت بیشتر برای عضویت در طبقه متوسط، شبکه‌های اجتماعی- فردی و به‌ویژه شبکه‌های طبقه متوسط، وسیع‌تر، متعددتر و پراکنده‌تر شده‌اند. همچنین، افراد در زندگی روزمره با مخاطبان بیشتری روبه‌رو هستند. در چنین وضعیتی به جای ادراک نقش‌های تعیین‌شده در اجتماعات کاملاً اداری مرزبندی شده، شناخت و درک بر اساس انجام عمل رمزدادن به نقش‌های خاص و رمزگشایی از آنان صورت می‌گیرد (همان، ۳۰).

بدین ترتیب پایگاه دیگر قابل تحویل به عضویت و موقعیت گروهی نیست و بیشتر تابع یک روند فرهنگی می‌شود و بر اساس ملاحظات چهره به چهره در یک شبکه اجتماعی پراکنده تثبیت می‌شود. قابلیت مشارکت در فرهنگ یک پایگاه، خود منبع و مرجعی برای ایجاد ادراک، منزلت و ساختن شبکه‌های اجتماعی می‌شود که می‌تواند در کسب بعضی امتیازات مفید واقع شود. امکان مشارکت در یک فرهنگ پایگاهی با پرستیژ بالا، افراد را به ارتباط با کسانی که تخصص پاداش‌ها را کنترل می‌کنند و بدین ترتیب روند قشربندی را شکل می‌بخشند، قادر می‌سازد (همان، ۳۱-۳۰).

فرهنگ پایگاه با پرستیژ، از طریق طرح طبقه‌بندی گروه‌های منزلتی ایجاد می‌شود. طرح طبقه‌بندی به معنای کوشش‌های جمعی افراد یک گروه منزلتی برای تعریف عناصر فرهنگی خاص با عنوان با پرستیژ است، گروه‌های منزلتی که بنیان‌های ساختاری خاصی برای فرهنگ پایگاهی فراهم می‌آورند به‌علت ازدواج برون‌گروهی، تنوع بیشتر و قدرت کمتر نهادهای اجتماعی‌کننده و تعامل با تازه به دوران رسیده‌های اقتصادی، پراکنده‌تر می‌شوند، اما فرهنگ پایگاهی که آنان تدوین می‌کنند، قدرت تعاملی خود را به چندین دلیل حفظ می‌کند: اول این که این فرهنگ جزو معناداری از سیستم تحصیلات رسمی شده است و از طریق آن سیستم به عنوان یک مدل فرهنگی در سراسر ساختار طبقاتی پخش می‌شود و از طرف دیگر این فرهنگ از طریق تمایل بسیاری از اعضای طبقه متوسط برای کسب آن تداوم می‌یابد. طبقه متوسط خود را هم با سنت‌های فرهنگی و هم با ایدئولوژی مشروعیت‌بخش به آن مطابق می‌کند و بالاخره هنوز فرهنگ با پرستیژ بالا، ارتباط نزدیکی با موقعیت طبقاتی افراد دارد و فعالیت‌های فرهنگی مستلزم

فعالیت‌های ذهنی پیچیده، هنوز تحت تسلط شاغلان موقعیت‌های طبقاتی بالا که با درآمد، تحصیلات و مشاغل خاص مشخص می‌گردند، قرار دارد (همان، ۳۱).

از این رو، افراد در طول زندگی خود، مجهز به ابعاد فرهنگی جدیدی می‌شوند که به گونه‌ای آزادانه از بین تجربیات مطلوب برمی‌گزینند، ولی این انتخاب‌ها تنها از بین جنبه‌هایی از فرهنگ صورت می‌گیرد که با جهت‌گیری‌ها و عادات آنها منطبق باشد. بنابراین تنها چیزهایی را می‌آموزند که شبیه عادات و سلاطین آنهاست و تغییر چندان در سرمایه فرهنگی آنان ایجاد نمی‌کند و بدین ترتیب سرمایه فرهنگی دائماً خود را بازتولید می‌کند (همان، ۳۱).

نتیجه‌گیری

در نتیجه بازاری شدن بسیاری از عرصه‌های حیات اجتماعی در چند دهه اخیر شاهد پیوند دوباره رشته‌های مختلف علوم اجتماعی بوده‌ایم که مفاهیمی که اخیراً رواج یافته‌اند، بیش از هر چیز دیگری این امر را به خوبی نشان می‌دهند. یکی از این مفاهیم، سرمایه فرهنگی است. با توجه به اهمیت این مفهوم، در این جستار به بررسی تاریخیچه، تعاریف و مهم‌ترین نظریه‌پردازان این مفهوم اشاره شد. از مهم‌ترین نظریه‌پردازانی که در نوشتار بدانها اشاره شد پی‌یر بوردیو، دیوید تراسبی، بونی اریکسون و پل دیماجو بودند. بوردیو در اوایل دهه ۱۹۶۰ مفهوم سرمایه فرهنگی را جعل نمود تا نشان دهد که برای تبیین نابرابری‌های آموزشی تنها استفاده از سرمایه اقتصادی کافی نیست بلکه بیشتر از عوامل اقتصادی، عادت‌واره‌های فرهنگی و خصلت‌های به ارث برده شده از خانواده نقش بسیار مهمی در موفقیت‌های آموزشی دارند. رویکرد تراسبی به مفهوم سرمایه فرهنگی از منظر اقتصادی است درحالی‌که این اصطلاح در رشته‌های دیگری مثل جامعه‌شناسی با معنایی متفاوت با تفسیر آن در اقتصاد به کار رفته است. رویکرد اریکسون در حقیقت تکمیل نظریات بوردیو است، به طوری که به اعتقاد وی بوردیو در مدلی که درباره طبقه در کتاب تمایز ارائه داده است تنها از سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی استفاده کرده است و شکل سوم سرمایه یعنی سرمایه اجتماعی را از قلم انداخته است. آخرین نظریه‌پردازی که به وی پرداختیم دیماجو بود. وی برای بررسی سرمایه فرهنگی، بازگشتی به نظریه اولیه وبر درباره طبقه و پایگاه منزلتی را پیشنهاد می‌کند. در پایان باید گفت این مفهوم در تحقیقاتی که خارج از ایران مخصوصاً

در حوزه قشر بندی و آموزش و پرورش انجام شده، نقش مهمی ایفا کرده است اما در ایران، محققان حوزه فرهنگ، آنچنان که باید و شاید به این مفهوم توجه نشان نداده‌اند، این در حالی است که مفاهیمی دیگری مثل مفهوم سرمایه اجتماعی بسیار با استقبال مواجه شده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد توجه بیشتر به این مفهوم در تحقیقات می‌تواند نقش تبیینی مهمی ایفا کند.

پی‌نوشت‌ها

1. cultural capital.
2. Dimaggio.
3. Lareau and Weininger.
4. *Reproduction*.
5. Lamont.
6. Lareau.
7. Hayes.
8. Aschavonberg.
9. Muss.
10. Dumais.
11. Moher.
12. Bernstein.
13. Worfhost.
14. Sullivan.
15. embodied.
16. objectified.
17. David Throsby.
18. Bonnie H. Erickson.
19. Mannheim.
20. Hall.

منابع

- تراسی، دیوید، (۱۳۸۲)، *اقتصاد و فرهنگ*، ترجمه کاظم فراهادی، تهران: نشر نی.

- ابراهیمی لویه، عادل، (۱۳۸۰)، *نابرابری اجتماعی و سرمایه فرهنگی* (بررسی تأثیر نابرابری اجتماعی بر توزیع سرمایه فرهنگی و نقش سرمایه فرهنگی در بازتولید طبقه اجتماعی)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.

- اعظم آزاده، منصوره، (۱۳۷۹)، *ناسازگاری پایگاهی*، پایان‌نامه دکتری رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.

- بوردیو، پی‌یر، (۱۳۸۰)، *نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی*، ترجمه مرتضی مردیپا، تهران: انتشارات نقش و نگار.

- بوردیو، پی‌یر، (۱۳۸۴)، *شکل‌های سرمایه*، در *سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه*، گردآوری کیان تاجبخش، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: نشر شیرازه.

- جنکینز، ریچارد، (۱۳۸۵)، *پی‌یر بوردیو*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.

- روح الامینی، محمود، (۱۳۷۴)، *زمینه فرهنگ جامعه شناسی*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

- ریتزر، جورج، (۱۳۸۱)، *نظریه‌های جامعه شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.

- شارع پور، محمود و غلامرضا خوش فکر، (۱۳۸۱)، *رابطه سرمایه فرهنگی با هویت اجتماعی جوانان: مطالعه موردی شهر تهران*، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۰، صص ۱۴۷-۱۳۳.

- شویره، کریستیان و اولیویه فونتن، (۱۳۸۵)، *واژگان پی‌یر بوردیو*، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: نشر نی.

- فاضلی، محمد (۱۳۸۲)، *مصرف و سبک زندگی*، قم: انتشارات صبح صادق.

- فاضلی، محمد (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی مصرف موسیقی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

- Bourdieu, P., & J. C. Passeron, (1979) *The Inheritors: French Students and their Relations to Culture*, Chicago. University of Chicago Press.

- Bourdieu, Pierre, (1984), *Distinction: A Social Critique of the Judgments of the Taste*, Translated by Richard Nice, London, Rutledge.

- Lareau, A., & Weininger, E. B., (2003), "Cultural Capital in Educational Research: A Critical Assessment", in: *Theory and Society*, pp. 567-606.

- Lamont, M. and A. Lareau, (1988), "Cultural Capital: Allusion, Gaps, and Glissandos in Recent Theoretical Development", in: *Sociological Theory*, 6: 153-68

- Erickson, Bonnie E. (1996), "Culture, Class, and Connection", in: *American Journal of Sociology*, v. 102, pp. 217-251.

- Sullivan, Alice, (2001), "Cultural Capital and Educational Attainment", in: *Sociology*, 35: 893-912.

